

15.04.2011

## کناره گیری داکتر نجیب ، پایان دوران حاکمیت «حزب وطن» تنش های فرساینده درونی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان»

1. پیش در آمد
2. قطب بندی های انتقام جویانه در درون کشور
- 2.1. - پراکندگی های نیروهای جهادی
- 2.2. تشتت ساختاری و « فراقسیون بازی های مزمن» درون حزبی
3. دومین کنگره حزبی به مثابه چرخش بزرگ سیاسی «رفقا»  
- انتقاد از پیشینه حزبی و تدوین چشم انداز های سیاسی
4. فراقسیون نجیب در بین دو سنگ آسیاب
5. امید کاذب به طرح سازمان ملل متحد
6. سرنگونی از پیش طراحی شده
7. رویکردها

### 1. پیش در آمد

پس از خروج قوای نظامی اتحاد جماهیر شوروی از سر زمین هندوکش، انتظارات مقاومت و همپای آن خواست حامیان خارجی اش مبنی بر فرو پاشی هر چه زودتر حکومت داکتر نجیب بوقوع نه پیوست. با وجود تمام دشواری های سیاسی و مشکلات نظامی، نجیب و دستیارانش توانستند که دست کم سه سال دیگر (از 1989 تا 1992) بر اریکه قدرت سیاسی در کابل بمانند و به پیاده کردن «آرمانهای حزبی» شان، زیرپوشش های تازه سیاسی ادامه دهند. تصور سازمان های جهادی، بویژه با شکست طرح اشغال شهر جلال آباد در تابستان سال 1989 به توهم مبدل گردید. ولی علل اینکه نجیب بالاخره به مثابه رئیس جمهور بتاريخ 16 اپریل سال 1992 به کناره گیری مجبور شد، ابعاد متعددی دارد؛ تداوم سه ساله ای حکومت نجیب پس از خروج قوای شوروی و پس از آن فرو پاشی ناگهانی «حزب وطن»، جانشین «حزب دموکراتیک خلق» بیانگر یکنوع تحرک «اوضاع سیاسی و جنگی» پنداشته میشود که دامنه آن از همچشمی های نا سالم سیاسی و تبار گرایی های نمایشی درون مرزی تا رقابت های تخریبی منطقوی و هم چشمی های ناساز کشور های غربی تا سطح سازمان ملل متحد گسترش می یابد.

درین نوشته در رابطه با کناره گیری سوال بر انگیز نجیب، بر عوامل چند بعدی سقوط رژیم «حزب وطن» یک نظر کوتاه تاریخی انداخته می شود و از جمله سه واقعه ای بزرگ و نظامی آن زمان ترسیم میگردند: دومین کنگره «حزب دموکراتیک خلق»، کودتای ناکام شهنواز تتی و در اخیر طرح سازمان ملل متحد به مثابه راهیافت حل مسالمت آمیز سیاسی منازعه افغانستان.

## 2. قطب بندی های انتقام جویانه در درون کشور

### 2.1 پراکندگی های نیروهای جهادی

در برهه ای اشغال نظامی افغانستان، با وجود عدم مرکزیت واحد، نیروهای مقاومت از نگاه اهداف راهبردی (ستراتژیک) مبنی بر راندن قوای خارجی، تا سطح معینی همصدا و همگام بودند. ولی از نظر تاکتیکی و اوپراتیفی آشکارا ساختار غیر مرکزی داشته و هر گروه، نظر به وابستگی های سیاسی و منطقی خویش برای پاکسازی نیرو های خارجی و عمال داخلی آنها گویا از «خانه و کاشانه» خویش تلاش داشتند. این همان نقطه قوتی است که نیروهای شوروی نتوانست مقاومت افغانستان را شکست بدهد. خروج قوای بیگانه بشکل ملموسی منجر به علنی شدن ضعف نیرو های نا متجانس مقاومت گردید؛ به ترتیبی که نیرو های پراکنده و بدون وابستگی های سازمانی و سیاسی مقاومت، دست کم در بخش گام های تاکتیکی، مکمل همدیگر عمل نمیکردند. حتی برخلاف، هر گروه تلاش میوزید تا در همچشمی با گروه های دیگر مناطق نفوذی خویش را گسترش داده و امتیازات بیشتر کسب نماید.

پس از آنکه بزودی روشن گردید که نیروهای مجاهدین توان گرفتن کابل، مرکز قدرت سیاسی را ندارند، استخبارات نظامی پاکستان (ISI) طرح گرفتن جلال آباد، شهر هم مرز با پاکستان را، که از موقعیت مهم راهبردی بر خوردار بود، پیش کشید. جلال آباد می بایست بمتابه مرکز موقت "حکومت مجاهدین" مبدل می گردید که چندی پیش در پشاور بنیاد آن گذاشته شده بود. نظر به ارقام نظامی همان زمان، از جمله نیاز به تغییر شیوه جنگ از مبارزه چریکی به جنگ جبهه یی و فقدان امکانات و تسهیلات مناسب برای آن، پیاده کردن این طرح آزمایشی بود برای ارزیابی توانی های نظامی حکومت کابل. با وجود شکست فاحش نیرو های جهادی در جنگ جلال آباد (در تابستان سال 1989)، که بیشتر از یک هزار قربانی بجا گذاشت، تلاش های سازمان های پشاور نشین افغان برای سرنگونی حکومت نجیب، این بار به سطح دیگر و با شیوه های هرچه بیشتر نفوذی در درون "صف دشمن" شدید تر گردیدند.

درین میان گروه های بزرگ دارای ساز و برگ نسبتاً بهتر سازمانی و تجهیزات بهتر جنگی، مانند «جمعیت اسلامی»- برهان الدین ربانی و «حزب اسلامی» - گلب الدین حکمتیار، هر یک جد و جهد بخرج دادند تا هر چه زودتر، ولو به بهای پیمان بستن های نا سالم سیاسی، با بخش هایی از کادر های متنفذ «حزب وطن» و گروه های ملیشه وابسته به آنها، به کابل داخل گردند و همزمان دیرینه و هواداران بیرون مرزی سایر گروه های مجاهدین را گویا در مقابل عمل انجام داده قرار دهند.

## 2.2. تشتت ساختاری و «فرا کسیون بازی های مزمن» درون حزبی

حکومت «حزب وطن» زیر رهبری نجیب توانست، تا مدت زیادی، از نابساما نیهای سیاسی و تک روی های گروهی مقاومت بهره ببرد. نجیب توانست بسیار آگاهانه حملات متواتر و شبانهء موشکها از چند کیلو متری پایتخت را به مثابه ابزار تبلیغاتی علیه مجاهدین بکاربرد. درین مرحله حساس تاریخی «حزب وطن» و هوادارانش در مخصصه خاصی قرار گرفته بودند: یا می بایست برای بقای خویش با پایداری تمام مبارزه میکردند و یا تسلیم میشدند، که پیامد آن می توانست نابودی سیاسی و حتی فزیک کادرها ی بلند رتبه دولت و حزب باشد. البته در آوایل خروج قوای شوروی شماری از وابستگان حزبی صحنهء سیاست را ترک گفته و بخشی از آنها با دارائی های اندوخته ای شان روانه کشور های دیگر گردیدند. (1) ولی درین تقلای «مرگ و زندگی» حزب وطن در مجموع ناچار به گزینش تداوم مبارزه سیاسی و نظامی پناه برد.

درین جو سیاسی غیر مطمئن و شرایط حاکم نظامی، حکومت نجیب در رقابتهای های مزمن و تاریخی درون حزبی در مبارزه خاصی سیاسی با نیرو های قوم گرا، سمت گرا و کرسی طلبان در زد و بند های سیاسی قرار گرفته بود. این پدیده به نوبه خویش به شکل گیری های گروهی هنوز هرچه کوچک و کوچکتر درون حزبی منجر گردیده بود. هر یک از کادرهای حزبی پرمدعا به ذات خود، خویشان را از نجیب، منشی عمومی «حزب دموکراتیک خلق» ورزیده تر پنداشته و دسته منسوب به خود را نسبت به دیگر دستجات درون حزبی توانمندتر تصور مینمود. این انتباه بیرونی، پدیده ای «حزب در حزب» را جان تازه ای بخشیده و در نتیجه روند فروپاشی حزب را تسریع نموده بود.

در اینجا میتوان بصورت کل از دو تمایل سیاسی و همکاری های نظامی نام گرفت، که در محتوای خویش از تمایلات تباری و سمتی سخت متأثر بودند:

در یک طرف صف بندی و در درون فراکسیون پرچم «حزب دموکراتیک خلق»، دست کم چهار گروه با بر نامه های مشخص سیاسی خویش فعالیت داشتند: تشکیلات مخفی «محمود بریالی»، کسی که خود خویشتن را جانشین خود ببرک کارمل می پنداشت، گروه مربوط به «نجم الدین کاویانی» و هواداران «فریداحمد مزدک». درین زد و خورد های گروهی درون «فرکسیون پرچم» سلطان علی کشتمند به مثابه نخست وزیر با تجربه و با صلاحیت، در خویشتنداری زیرکانه با گروه های دیگر، به پختن آش با چشنی خودش مشغول بود. کشتمند هم نظر به دوران طولانی نخست وزیری، و هم نظر به کفایت های سیاسی بیشتر نسبت به همقطاران و نیز به مثابه یگانه عضو عمده هزاره تبار، توانسته بود تا از طریق مقرری های محتاطانه در کرسی های مهم حکومتی از نفوذ خاصی برخوردار باشد. این گروه ها در همکاری های سیاسی و تعهدات نظامی با نیرو های جهادی، بویژه «شورای نظار» و «حزب وحدت». به زد و بند های سیاسی و نظامی پرداختند که در اخیر به نام «توطئه شمال» مسما گردید.

در سوی دیگر این قطب بندی بخشی بزرگ از «فراکسیون خلق»، بویژه جناح «شهنواز تنی»، وزیر دفاع حکومت نجیب در زد و بند های سیاسی با نیروهای های جهادی، بخصوص با گلب الدین حکمتیار، امیر پر آوازه «حزب اسلامی» قرار داشت. تلاش های این بخش زمینه ساز کودتای ناکام علیه نجیب بوده که در اخیر منجر به فرار «شهنواز تنی»، رهبر کودتاچیان به پاکستان گردید.

این شیوه کار، در آخرین تحلیل ضربه ای بزرگ برقیادت نظری و کفایت اداری نجیب، سابق رئیس مقتدر دستگاه جهمی اسخباراتی «[خاد»، وارد نمود. درین زمان حکومت نجیب، هنوز هم انبارهای مملو از اسلحه خفیف و ثقیل بیشتر از نیازش در اختیار داشت. با وجود این دشواری ها نجیب، که فطرتا قدرت گرا و سرکوبگر بود، عوض «عقب نشینی های سیاسی» با شعار «به پیش» متوصل به راهیافت «بازنگری موقف سیاسی حزبی» گردید. در کنار گام های نظامی، نجیب و گروه کوچکی از هم پیمانان وی به یک سری از تدابیر سیاسی با این هدف دست زدند، تا از یکطرف پیوند های سست درون حزبی را مستحکم نموده و از طرف دیگر زمینه نظری و سیاسی را برای «مصالحه ملی» با «نیروهای متخاصم» فراهم آورند. درین راستا دایر نمودن دومین کنگره حزبی نقش تعیین کننده ای را ایفا مینماید.

3. دومین کنگره حزبی به مثابه چرخش بزرگ سیاسی «رفقا»  
- انتقاد از پیشینه حزبی و تدویر چشم انداز های سیاسی -

دومین کنگره «حزب دموکراتیک خلق» که از 26 تا 29 ماه جون سال عسوی (2) در تالار کنفرانس های وزارت داخله در کابل دایر گردید، گام بزرگی در جهت بازنگری بر «مش حزبی» و سمت دهی تازه ای سیاسی این حزب دیوان سالار تلقی میگردد. از جمله، این کنگره که از مدتها به اینسو نیاز مبرم سیاسی و راهبردی اش احساس میشد، در زمانی دایر گردید، که حزب دموکراتیک خلق از «کودتای ثور» سال 1978، یعنی از دوازده سال باینسو بر قدرت سیاسی تکیه زده و تلاش نموده بود، تا سرنوشت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی باشندگان سرزمین هندوکش را با شیوه های استبداد آسیایی و تک روی های سیاسی خاص خودش تعیین نماید. زد و بندهای درون حزبی، انحصار گرایی های سیاسی و در اخیر عدم حرمت به کرامت انسانی و توهین به ارزش های سالم اجتماعی، همه و همه باهم بالآخره منجر به آن گردیدند که اتحاد جماهیر شوروی، ظاهرا به غرض «نجات انقلاب رفقا در کابل» و ازین طریق در واقع برای حراست از خواسته های راهبردی خودش، با بیشتر از یکصد هزار سرباز وارد سرزمین کوهپایه های هندوکش گردد.

پس از برگشت اجباری قشون سرخ از افغانستان، که مصادف با اوایل فرو پاشی امپراتوری شوروی بوقوع پیوست، حزب دیوانسالار در کابل می بایست حالا ایستاده شدن روی پا های لرزان خودش را سر از نو می آموخت و با بسیج سیاسی و نظامی هرچه بیشتر نیروهای هوادار خویش به دفاع گروهی از «دستاورد های» پیشینه ای حزب می پرداخت. نجیب میدانست که پس ازین او باید، خواسته و یا نا خواسته، تنها و تنها بر وابستگان حزبی تکیه می کرد که شمار اعضای آنر بیشتر از یکصد و هفتاد و سه هزار می گفتند و درین جمله در حدود 15 هزار زن نیز شامل بودند. نظر به ادعای نجیب حزب با بیشتر از 14 هزار سلول حزبی در 173 ولسوالی کشور حضور فعال داشت. (3)

نجیب به مثابه منشی عمومی حزب، دومین کنگره را به یکنوع دادگاه تبدیل نمود که در زمره نکات دیگر در مجموع خود «حزب دموکراتیک خلق» را در «کرسی اتهام» مورد بازپرسی قرار داد. در واقع تغیر نام این حزب به «حزب وطن»، هم از نگاه ضرورت تاریخی دگرگونی های سیاسی و هم از نظر راهیافت «مصالحه ملی» با گروه های متخاصم دیروزی، نیاز مبرم به ارزیابی نظری عمیق و بازنگری سیاسی گسترده داشت. واضح است که از زمان تاسیس مخفیانه «حزب دموکراتیک خلق» (در سال 1965)، حضور نیمه رسمی و سوال برانگیز این حزب در زمان حکومت اقتدار گرای محمد داود (از 1973 تا 1978) و پس از «انقلاب قهر آمیز ثور» تا سال 1990 حاکمیت حزبی این سازمان با فراز و نشیب های زیادی مواجه گردیده بود. ازین جهت برای توجیه چرخش بنیادی مشی

حزبی نکات کافی و متضاد سیاسی برای گفت و گو در دستور روز گنجانیده شده بودند. اینکه درین صحنه، نجیب نقش بازیگر مهم سیاسی را به عهده داشت جای شگفتی نیست. شیوه «تحلیل دیالکتیک» بیرک کارمل سفسطه گرا، «کیش شخصیت پرستی» حفیظ الله امین ماکیاولست - هدف وسیله را مشروع میسازد و «عوام فریبی» نورمحمد ترکی خیره چشم، نجیب این همه نکات سیاسی منشی عمومی های گذشته ای حزبی را با چاشنی سوزنده صنم پرستی قدرت سیاسی - fetishist - در شخصیت خویش به نمایش گذاشت ( به زبان شاعری خوش سخن: آنچه خوبان - بخوان بد خواهان - همه دارند، تو تنها داری ).

در برخورد انتقادی به پیشینه حزب، نجیب همه چیز را که زمانی به مثابه «آرمان های حزبی» در راستای «دگرگونی انقلابی جامعه افغانی» می خواند، گویا پس گرفت. در کنار انتقاد از شکل گیری های گروهی و قدرت طلبی های کادر های بلند رتبه حزبی، نجیب بر این نکته صحنه گذاشت، که حزب وی به «واقعیت های تاریخی و عینی کشور» به پیمانانه ای کافی توجه نه نموده است. نجیب از جمله به این نکات ضعف حزبی انگشت انتقاد گذاشت:

**«عقب ماندگی اجتماعی، سطح پایین پختگی سیاسی، نظرات نا درست در مورد اجتماع و بالأخره درک نا درست از اوضاع بین المللی».** ( 4 ) همچو درک نا سالم از اوضاع حاکم، طبق تحلیل نجیب، منجر به آن گردیده تا از طریق «خفقان سیاسی، سرکوب، شکنجه و اعدام های روشنفکران، رو حانیون، کسبه کاران و بورژوازی ملی» متحدین بالقوه در دورن «دگرگونی ملی و دموکراتیک» متلاشی گردند و در نتیجه خود حزب منزوی گردد.

در اینجا، و لو که مخاطب اول وی کادرهای حزبی میباشند، ولی در واقع نجیب با این پیام به سراغ آن روشنفکران، میهن پرستان و دیوان سالارانی می رود که با رژیم استبدادی «حزب دموکراتیک خلق» از دیر زمانی تصفیه حساب نموده و در قطار مخالفان قرار گرفته اند. چنانچه نجیب چندی پیش در چهارچوب «مصالحه ملی» نقاط نظر خویش را با تفصیل برای دعوت این گروه ها نوشت تا بخشی از آنها را جلب نموده و یا دست کم «خنثی» سازد.

نجیب ازین هم خودداری نه نمود تا سیاست خارجی حزبی را، که تا آنزمان پیرامون آن گفت و گو ناگوار و حتی ممنوع خوانده میشد، در بوته انتقاد بگذارد. در حالیکه او این سیاست را در مجموع «نا متعادل» خوانده و در مورد چگونگی تصمیم پیرامون «دعوت» از قشون سرخ شوروی گفت که تاریخ درین مورد قضاوت خواهد نمود. با آنهم به نظر وی در جریان چندین

سال اخیر ارقام و واقعیت ها بیانگر این اصل خوانده میشوند که همچو تصمیمی بامناف ملی کشور همساز نبوده است. ازین نگاه، باز هم به نظر وی، باید پس از آن هر گام مطابق به مصالح ملی و صلح بر داشته شود. درین راستا باید از طریق حضور همه گروهها و نظام چند حزبی برای پیاپی کردن دموکراسی مبارزه صورت گیرد - نوشداروی پس از مرگ برای سهراب!!! - (5)

با تمام دشواری های حاکم درون حزبی، نجیب ازین کار زار سیاسی کنگره حزبی به مثابه یک «مدیر عامل سیاسی» پرتوان قد بر افراشت. ولی گذشته های او به مثابه شخص شماره یک دستگاه جهنمی استخبارات، ادامه تک روی های کادر های پر نفوذ، بدگمانی بر حق عناصر مقاومت در مورد نجیب و در اخیر عدم پذیرش تداوم «حکومت حزب وطن»، به زودی تصورات سیاسی نجیب را به «توهمات» تبدیل نمودند.

#### 4. فراکسیون نجیب در بین دو سنگ آسیاب

نجیب با ساختار فکری، وابستگی های تباری و پیوندهای گروهی درون حزبی، محصول یک دوران خاص افکار انقلابی دهه های شصت و هفتاد سده بیستم خوانده میشود. وی با وجود پیوند پشتون تباری خویش، به ببرک کارمل، استاد و مربی خویش سخت ارادت می ورزید و ازین طریق به «فراکسیون پرچم»، با همه نشیب و فرازهای آن وفادار بود. ولی پس از سرنگونی «کهنه پیخ ها» مانند برژنف، اندره و پوف و چرنیکو و ظهور میخائیل گورباچف، ستاره ای جوان فکر در فضای امپراتوری شوروی، «حزب دموکراتیک خلق» و بویژه نجیب از سیاست های «شفافیت و دگرگونی» (Glasnost and Perestroika) گریب تا اندازه زیادی متاثر گردیده و از آن به دفاع برخاست. با در نظر داشت یک سری از ملحوظات سیاسی و با وجود مقاومت های متداوم گروه ببرک کارمل، گورباچف موفق گردید که در سال 1986 نجیب را برگرداند ای این حزب دیوانسالار به کرسی منشی عمومی بنشانند.

پس ازین نجیب با مخالفت های تازه حزبی و زد و بند های نظامی رو برو گردید. با وجود تفاوت نظر های شدید درونی، گروه های مختلف درون «فراکسیون پرچم»، از جمله گروه محمود بریالی، که کرسی نشین تازه دم را متهم به قتل «سلطان» یعنی ببرک کارمل مینمود، در همه موارد ممکنه از دستگیر و اوامر نجیب، حتی علناً سر پیچی میکرد. بخشی دیگر، از قبیل «مزدکی ها» و «کاوینی ها»، در انتقادات خویش حتی از بر چسپ های شووینزم، برتری گرایی قومی هم ابا نمی ورزیدند. همچو دشواری های درونی و حملات متداوم و توأم با سب و تازهای سیاسی و نظامی، اقتدار

سیاسی و حیثیت حزبی نجیب را به زمین می زدند و کیش شخصیت پرستی اش را ، که در عملکردهای احزاب دفتر سالار همان زمان معمول بود، سخت خدشه دار می ساختند.

با وجود تمام این زد و بند ها ی کادرهای پر نفوذ فراکسیون پرچم، نجیب با درد سری دیگر و هنوز هم شدیدتر باید دست و پنجه نرم میکرد: فرکسیون **خلق**، که از آغاز « انقلاب ثور» ادعای نقش تعیین کننده در پیروزی انقلاب را داشته و در هرگامی مدعی داشتن اکثریت در حزب بود، وابستگان فراکسیون پرچم را در کل « سر سپردگان ماسکو» قلمداد مینمودند. «خلق» ها در مجموع وبه ویژه بخش «خلق» های سرخ، که بیشتر هواداران « امین » بودند، آمدن ببرک کارمل را با قوای قشون سرخ در افغانستان توطئه ای تمام عیار علیه گروه شان دانسته و ادعا مینمودند که درین مبارزه پر چمی ها با وابستگی های تباری غیر پشتون شان «دستآورد های انقلاب» را از آنها به یغما برده اند. درین جا نقش نجیب بحیث کادر پشتون تبار جلوه ای خاصی مینمود. خلقی ها به وی نه تنها با دید وابستگی وی به فراکسیون پرچم نگاه می کردند، بلکه او را در مجموع به خیانت تباری هم متهم می ساختند.

نجیب به مثابه یکی از کادر های آزموده که با گرمی ها و سردی های حزبی آشنایی کامل داشت، تلاش بخرج میداد تا ازین زد و بندها، که او بحیث واقعیت های سیاسی و کمتر تغییر پذیر قبول کرده بود، به نفع استحکام و تداوم حاکمیت خویش بهره برداری نماید. نخست از همه وی از یک طرف در راستای شدت بخشیدن این صف بندی ها و بویژه سرکوب کردن های متداوم یک گروه به کمک گروه دیگر، به بسیج و سر باز گیری هرچه بیشتر هواداران خویش اقدام نمود. از طرف دیگر وی حتی به جلب نیرو های روشن فکری خارج از حلقه حزبی و سازمان های سیاسی پرداخت که در روند «مصالحه ملی» با برنامه های مشخص خویش، در ازای کرسی های بلند دولتی حاضر به ،همکاری باحکومت نجیب بودند.

#### 4.1. استفاده نجیب از ورقهء «کودتای شهنواز تنی»

جنرال شهنواز تنی، وزیر دفاع مقتدر حکومت نجیب، از مدت ها باینسو نه تنها ادعای رهبری فراکسیون **خلق** را با خود حمل مینمود، بلکه در رقابت های سیاسی خود را مستحق رهبری کشور میدانست؛ با مسدود بودن راه های دیگر، در رسیدن باین هدف وی به کاربرد وسیله آشنا برای حزب، یعنی کودتا گری، آمادگی میگرفت. درین راستا، نجیب از تلاش های شهنواز تنی، وزیر دفاع کشور در جهت کودتای نظامی علیه او با آگاهی سیاسی و توانایی های نظامی برخوردار نمود. در حالیکه خودش با پیوند ناگسستنی که



با سازمان جهنمی «واد» داشت، در مورد حرکات تخریبی گروه وزیرد فاع اش لحظه به لحظه اطلاع حاصل مینمود، ولی وی در ظاهر با «اعضای پرچمی در قوای نظامی» از جمله ستر جنرال محمد نبی عظیمی، قوماندان گارنیزون کابل، انتباهی را خلق میکرد که گویا وی درین مورد فاقد اطلاعات کافی بوده و ازین نگاه به همکاری بیشتر این گروه نیاز دارد. البته گروه نظامی پرچمی ها هم به نوبه خویش باین باور بود که در راستای کوبیدن افسران متنفذ «فراکسیون خلق» میتوانند از نجیب بحیث ابزار استفاده نمایند. اینکه «تنی» از یکطرف با تغییر و تبدیل کرسی های کلیدی در وزارت دفاع سخت سرگرم بود و از طرف دیگر با گلب الدین حکمتیار در مذاکرات برای همکاری قرار داشت، در آنزمان به «سیراشارشده» مبدل گردیده بود. همکاری «تنی» با «حکمتیار» یک امر تصادفی نبود، بلکه این گزینه محصول حساب شده ای یک سری از تدابیر سیاسی و تقکرات تباری حکمتیار و تنی، هردو بازیگر سیاسی تلقی میگردد. حکمتیار پشتون تبار در آنزمان نزد دستگاه استخبارات پاکستان از اعتماد زیادی برخوردار بود. علاوه بر آن حکمتیار در جریان سال های گذشته، نظر به آلوده بودن در چندین توطئه کودتایی، به یک «کودتاچی حرفوی» تبدیل شده بود، که بدون ملحوظات سیاسی، تباری و دینی، همیشه در صف اول کودتا چیان قرار میگرفت. همچنان فعالیتهای کودتایی «تنی» نه صبغه ملی داشت و نه بعد مترقی. هدف وزیر دفاع مقتدر تنها و تنها پیروزی بر حریف های سیاسی بود، که وی خود را از آنها با کفایت تر می پنداشت. در غیر آن دیده شد که «تنی» در زمان اشغال نظامی شوروی در مقاومت مردمی گام قابل لمسی بر نداشت. بر عکس پس از شکست کودتا (در هفت مارچ 1990) تنی، همراه با جنرال اکا، قوماندان دفاع هوایی و نیاز محمد مومند، منشی حزب از میدان هوایی بگرام پرواز نموده و به پاکستان پناه بردند (6). تنی همه اسرار نظامی افغانستان را در اختیار دستگاه استخبارات پاکستان قرار داد. همکاری تنی با حکمتیار به توانایی بیشتر حزب اسلامی انجامید. تنی درین راه هنوز هم یک گام بیشتر بر داشته و در سالهای بعدی همراهان نظامی خویش از فرکسیون خلق را، که در چهارچوب «دسولی غورخنگ» گرد آورده بود، سر سپرده در خدمت «گروه طالبان» قرار داد.

ولی در درون کشور، شکست کودتا چیان منجر گردید به حملات پی در پی علیه افسران خلقی؛ یک تعداد آنها کشته شدند، شماردیگر روانه ای زندان های جهنمی «واد» گردیدند و عده ای هم فرار را بر قرار ترجیح داده و ترک وظیفه نمودند. درین قطار جنرال فتح محمد، رئیس لوژستیک وزارت دفاع و جنرال محمد هاشم، لوی سارنوال یا دادستان عمومی روانه زندان گردیدند. نظر محمد، وزیر دفاع سابق صالح محمد زیری و دستگیر پنچشیری، اعضای دفتر سیاسی از وظایف سیاسی شان بر طرف شدند. (7)

ولی نجیب با هوشیاری شیدانه خویش، در پاداش خدمات گروه نظامی پرچم از دادن کرسی وزارت دفاع به وابستگان نزدیک این گروه قاطعانه خودداری کرد و در عوض «اسلم وطنجار»، که پس از کودتا به رتبه ای ستر جنرالی ترفیع داده شده بود، درین کرسی تکیه زد.

#### 4.2. تدابیر سیاسی مبنی بر گسترش پایه های «فراکسیون نجیب»

نجیب با تاسی از سیاست « مصالحه ملی»، به مثابه یک گام سیاسی برای گسترش پایه های حکومت اش، موفق گردید تا سلطان علی کشتمند را با ترفیع رتبه به حیث معاون رئیس جمهور تعیین نموده و فضل الحق خالقیار را به جای او (در 28 ماه می سال 1990) در کرسی نخست وزیری بنشانند. (8)) با این ترتیب نجیب گویا « با یک تیر دو فاخته» را شکار کرد: نخست دست کشتمند را از سیاست فعال روز و مداخله های اداری کوتاه نمود و از طرف دیگر و در عین زمان با آوردن شخص غیر حزبی در مهمترین کرسی دولتی با وعده خویش مبنی بر آماده ساختن مشارکت سیاسی به گروه های غیر حزبی جامه عمل پوشاند. ولی در واقع نجیب با این قیافه گیری سیاسی، به نفوذ اداری خویش بیشتر از گذشته ها افزود. بهترتر تیب وی موفق گردید تا امکان مشارکت سیاسی را برای یک عده از سازمان هایی که بر اصول سیاست تازه به فعالیت های علنی پرداخته بودند، میسر سازد. درین زمان در کنار "حزب وطن" گروه ها و محافل سیاسی از جمله «سازمان انقلابی زحمت کشان افغانستان»، «سازمان زحمت کشان افغانستان»، «حزب اسلامی مردم افغانستان» و «حزب عدالت دهقانان»، بعد از فعالتهای مخفی طولانی درون مرزی امکان فعالتهای علنی را کسب نموده بودند. (9)) با اضافه آن نجیب موفق شد تا از طریق «اعطای» کرسی های بلند اداری همکاری شماری از روشنفکران غیر حزبی را، که در گوشه و کنار کشور در بنیادهای علمی و ادبی مشغول بودند، نیز جلب نماید.

ولی «اگر مشکل یکی بودی، چه بودی؟» ؛ رقابتهای گروهی درون فراکسیونی و مبارزات تخریبی درون سازمانی «حزب وطن» در واقع بیانگر صحنه سازی های سلیقه یی، تلاش های کرسی طلبانه و کسب امتیازات هرچه بیشتر کادر های کهنه کار با پیشزمینه های مختلف اجتماعی « دهاتی و شهری» تلقی میگردد. ولی همه ای این زد و بند ها در نهایت « مبارزه پیرامونی» و «عقب جبهه» تعبیر شده میتوانند. کارزار اصلی گویا کنار آمدن با مخالفین تا به دندان مسلح علیه نظام دیوان سالار و انحصار گرای «حزب دموکراتیک خلق» بود؛ حزبی که اکنون تحت پوشش «حزب وطن» - شراب کهنه درصراحی نو - به مثابه درد اصلی برای نجیب و دستیاران او مطرح بود. درین راستا باز هم نجیب در سطوح مختلف و مکمل

یکدیگر به یک سری از ابتکارات سیاسی پناه برد: از یکطرف وی شخصا به سفرهای خارجی و دیدار با دیوانسالارهای قدیم و اشخاص هنوز هم متنفذ اقدام نموده و از سوی دیگر با فرستادن پیامها و نمایندگان خاص بر گسترش روابط خویش شدت بخشید. همه ای تلاشها به سوی راهیافت سیاسی سازمان ملل متحدسوق داده میشد، که نجیب سخت در گرو آن قرار گرفته بود. آری، امید کاذب به طرح سازمان ملل متحد.

### 5.1. نیاز تاریخی به یک راهیافت صلح سیاسی

پس از خروج قوای قشون سرخ از افغانستان (در ماه فیروزی سال 1989) منازعه افغانستان با دگرگونیهای بنیادی در جهت تغییر شیوههای فکری و ذهنیتهای سیاسی مواجه گردیده بود:

نخست از همه منازعه افغانستان، با وجود تداوم حاکمیت «خلقى هاو پرچمیها»، در نظر اول محتوای «ملی» خویش را، قسما از دست داده بود. چنانچه گروهی از افغانها، اکنون در غیاب قوای اشغالگر خارجی، به منازعه افغانستان به مثابه «مبارزه برای رهایی از قید اشغال مستقیم خارجی» نمی دیدند. همچنان تلاشهای ناکام مجاهدین برای راندن هر چه زودتر حکومت نجیب از کابل خالیگاههای سیاسی و نظامی جنبش مقاومت پر توان گذشته را اشکار ساخته بود. تشتت سازمانی، عدم تجانس سیاسی گروههای مقاومت و فقدان یک رهبری مرکزی و سرانجام فقدان یک برنامه سیاسی برای بازسازی بعد از تصاحب قدرت، اینها همه و همه با هم دست داده و زمینه ای تغییر فکری را در جهت گزینش راهیافت مسالمت آمیز سیاسی آماده ساختند. از طرف دیگر حکومت «حزب وطن» با تدابیر همه جانبه سیاسی و دیپلماتیک در جهت جلب قوماندانها، گروهها و شخصیتها، گامهای نسبتا موثری بر داشته بود.

باید افزود که پس از خروج قشون سرخ که بر مبنای «توافقات ژنیو» بوقوع پیوست، ذهنیت جهانیان به نوبه خویش در قبال منازعه افغانستان دگرگون گردیده بود و جهان غرب تلاش مینمود تا پس از پیروزی در جنگ سرد، اکنون با یک راه حل سیاسی، که در چهارچوب سازمان ملل مطرح باشد، نقش سازنده ای بازی نماید. درین جا باید تصریح نمود که کشورهای منطقه بویژه پاکستان، ایران و عربستان سعودی ملحوظات بخصوصی داشتند و خواهان چیدن «حاصل زحمات خویش» بودند.

### 5.2. جزئیات طرح صلح 5 فقره های سازمان ملل متحد

به اساس فیصله نامه 45/12 سال 1990 سازمان ملل، پیرس دی کوپار Peres de Cuellar دبیرکل این سازمان توظیف گردیده بود تا از طریق مذاکرات سیاسی راه حل مسلمات آمیزی را برای منازعه در سرزمین هندوکش جستجو نماید. (10) دبیرکل سازمان ملل متحد، پس از تلاش های ممتد و گفت و گوهای بخرنج با تمام گروه ها و کشور های نیدخل به تاریخ 21 ماه می سال 1991 برای پایان بخشیدن به منازعه 13 ساله ای افغانستان «طرح صلح» سازمان ملل را اعلام نمود، که حاوی این پنج نکته ای برارنده بود:

- (1) حفظ حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، عدم وابستگی سیاسی و خصلت عدم انسلاک و اسلامی بودن کشور.
- (2) پذیرش حقوق مردم افغانستان، تا نوع حکومت و نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خویش را خود تعیین نموده و درین راستا بایست از هر نوع مداخله و تحمیل سیاسی خوداری صورت گیرد.
- (3) نیاز به یک مرحله ای انتقالی که جزئیات آن در گفت و گوی بین الافغانی در جهت تشکیل یک حکومت با قاعده ای وسیع تعیین و مشخص گردد. درین دوره انتقالی پایان مبارزه مسلحانه و آماده کردن زمینه ای آرام برای رای گیری مردم موضوع بحث قرار میگیرد.
- (4) عدم فرستادن افزار جنگی برای نیروهای طرف مناقشه و در اخیر
- (5) اعطای کمک های مالی و مادی برای سرزمین جنگ زده. (11)

پیرس دی کوپار در پایان اعلامیه از همه «رهبران افغانستان» خواهش مینماید تا خواسته های باشندگان کشور خویش را بر خواسته های گروهی و شخصی ترجیح داده و مناقشات خویش را از طریق روند سیاسی حل نمایند. دبیرکل سازمان ملل همچنان از حکومت کشور های دیگر خواهش مینماید تا از روند صلح در افغانستان حمایت نموده و حقوق مردم افغانستان مبنی بر تعیین سرنوشت ارج گذارند.

### 5.3. بازتاب طرح صلح سازمان ملل

پس از اعلامیه سازمان ملل متحد، حکومت نجیب در کا بل بدون درنگ بر تائید طرح صلح بر آمده و درین راستا در سطوح مختلف تدابیری اتخاذ نمود. نخست از همه «شورای ملی» براین طرح صحه گذاشت و بنام «اکثریت قریب به اتفاق» مردم افغانستان پشتیبانی خویش را از آن اعلام نمود. (12) پس از آن، خود نجیب نیز عجله بخرج داده و در یک بیانیه مفصل در رابطه با سیاست «مصالحه ای ملی» ازین راهیافت صلح ملل متحد استقبال نمود. (13) در همین راستا خالقیار، نخست وزیر غیر حزبی به نوبه ای خود با تائید از طرح صلح اظهار امیدگی نموده تا هرچه زودتر

با نمایندگان مجاهدین مذاکره نماید. (14) او اظهار آمادگی نمود که در هرجا و به هر وقت با برهان الدین ربانی، رهبر «جمعیت اسلامی» ملاقات نماید. قبل از آن ربانی در یک مصاحبه رادیویی به نوبه ای خود گفته بود که وی حاضر است با هر وزیر حکومت کابل، که وابستگی به «حزب وطن» نداشته باشد، ملاقات نماید. ولی بازتاب رهبران سازمان مجاهدین پیشاور نشین در مورد طرح صلح ملل متحد هم آهنگ نبود. در مقابل رهبران سازمانهای بنیادگرای دیگر از قبیل عبد الرب سیاف و گلب الین حکمتیار به رد طرح صلح ملل متحد بر آمدند. صبغت الله مجددی، به مثابه نماینده سازمانهای باصطلاح نرمش پذیر از خوشیتنداری کارگرفته و خواهان صلاح و مشوره های بیشتر بین گروه های افغانی شد (15)

حکومت های کشورهای منطقه، از جمله پاکستان، ایران و عربستان سعودی به نوبه خویش ظاهراً طرح سازمان ملل را تأیید نموده و به مشوره های خویش درین مورد شدت بخشیدند.

با وجود فضای مناسب سیاسی پیاده کردن طرح صلح سازمان ملل متحد در عمل با مشکلات زیادی مواجه گردید. بنون سیوان، Benon Sevan -، نماینده ای شخصی پیرس دی کوپار در سفرهای نوسانی دپلو ماتیک بین نیویارک، ماسکو، کابل، تهران، ریاض و اسلام آباد مدتها تلاش نمود، تا با همه حکومتها، گروه ها و شخصیت های سیاسی ذیدخل در منازعه افغانستان به گفت و گو نشست و یک راه مناسب سیاسی قابل قبول برای همه پیشکش نماید. طوریکه در عمل دیده شد درین راه موانع زیاد سیاسی ناشی از منافع و علایق مختلف طرف های درگیر در مبارزه وجود داشتند، به ویژه شکل بندی دوره انتقالی و اشتراک «متناسب» قوای مخالف در آن به «گره کور» تبدیل شده بود.

## 6. سرنگونی از پیش طراحی شده نجیب

پس از «انقلاب ثور»، حدود 14 سال، راندن و کوبیدن، قتل های سیاسی و باجگیری های نظامی در کشور حاکم بوده و گویا تنها و تنها «بیزبان تفنگ» سخن گفته شده است؛ باشندگان این سرزمین، همه و همه در خون و آتش غوطه ور بوده اند؛ بازیگران کارزار سیاسی، با باورمندی باین مقوله که «قدرت سیاسی از لوله ای تفنگ بر میآید»، با پرخاشگری های سیاسی و نظامی عادت کرده بودند. با وجود «اعترا فات لفظی» به ضرورت «راهیافت های مسالمت آمیز»، رفتار تلافی جویانه ای توأم با نفرت، کینه و خشم، به فرهنگ سیاسی بازیگران «صحنه ای غم انگیز کشور» مبدل گردیده بود. نیرنک، توطئه، فریب و صحنه سازی های متداوم، جانشین سازش های سالم در جهت ازریابی آفاقی واقعیت های کشور و بکاربرد

سازنده ای تدابیر در راستای «مصالح والای کشور» و رفاه اقتصادی و همزیستی اجتماعی باشندگان آن سرزمین گردیده بودند.

در همچو یک جو سیاسی حاکم درون کشور، و با در نظر داشت خواست های سیاسی متفاوت کشور های بزرگ نیدخل در منازغه و بالاخره باتوجه به توقعات راهبردی متضاد کشورهای همجوار، دل بستن به هر نوع راهیافت «حل سیاسی مسامت آمیز» به مثابه «سراب سیاسی» تلقی میگردد. با درک این واقعیت که حکومت نجیب هم از درون با شاریدگی ها مژمن روبرو بود و هم از خارج تحت فشار های سنگین قرارداشت، تلاش هاس سیاسی و نظامی دست کم در سه سطح روان بودند: در کنار گفت و گوهای بنوان سوان، که صبغهء رسمی داشت، «طرح قوماندان های درون کشور» با نظرات رهبران سیاسی پشاور نشین که از پشتیبانی پاکستان بر خوردار بودند، باهم در رقابت روزافزون دیده میشدند.

نجیب حاضر بود تا به نفع طرح سارمان ملل متحد کناره گیری کند. بتاريخ سیزدهم ماه اپریل نجیب اعلام کرد که وی در اواخر ماه اپریل سال 1992 قدرت را به «حکومت انتقالی» میسپارد. ولی این حکومت هنوز هم شکل نگرفته بود. (16) ولی انکشاف اوضاع نظامی در شمال و باز تاب آن در بین کا درهای حزبی و نظامیان متنفذ هردو فراکسیون حزب حاکم، که در آخرین تحلیل با چاشنی های تبار گرایی و سمتی همراهی میشد، سرانجام منجر به آن گردید که نجیب به مثابه بازیگر اصلی بتاريخ 16 اپریل از صحنه سیاسی عقب نشینی نماید. زمانیکه «نیروهای شمال» مانع فرار نجیب در میدان هوایی بین لملی کابل گردیدند، وی به دفتر سازمان ملل متحد در کابل پناهنده شد.

پناه جستن موقت نجیب به توقف دوامدار و حصر خانگی او در دفتر ملل متحد مبدل گردید. با کناره گیری نجیب به حیث مانع اصلی راهیافت صلح، مناقشه بر سر تصاحب قدرت سیاسی سراننو شدت گرفت. با تشکیل حاکمیت مجاهدین به تاریخ 28 اپریل تازه دور دوم «صحنه جانگداز» در سرزمین باستانی زخمی آغاز گردید. رقابت های گروهی، که عوامل سیاسی، تباری و سمتی داشتند، افغانستا ن را به حوزه های نفوذی گروه های خورد و بزرگ تقسیم نموده بود. از آنجاییکه رهبران مجاهدین خود محصول شرایط جنگ مسلحانه بودند، فاقد کفا یت های نظری برای طرح یک برنامه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای آینده سرزمین جنگزده بودند. با تصاحب قدرت سیاسی در کابل آنها نتوانستند، ولو بشکل عام وکلی هم که میبود، سیاست خارجی کشور را طرح ریزی نمایند. در اخیر اوضاع گنگ سیاسی، فقدان برنامه باز سازی و ذهنیت نظامی گری منجر به «هرج و

مرج» سر تا سری در کشور گردید. همزمان با آن کشور های همسایه به مداخلات خویش در امر تعیین سرنوشت مردم افغانستان شدت بخشیدند.

در اخیر این اوضاع نا هنجار وبا پشتیبانی مستقیم پاکستان، ملیشه های طالبان به تاریخ 27 سپتمبر 1996 وارد شهر کابل گردیدند. در همان روز، مغایر با تمام دستورالعمل های جهانی و حقوق بین المللی، نجیب را از دفتر سازمان ملل در کابل بیرون کشانیده و بشکل فجیع به قتل رسانیدند. طالبان، که بعد ها با قتل هزاران تن دیگر اندیشان،، دیگر کیشان و دیگر پوشان به جنایات دست زدند، جسد نجیب را در چار راهی آریانا به نمایش گذاشتند. گرچه از نگاه رسمیات، طالبان فرهنگ ستیز مسئولیت قتل نجیب را بدوش گرفتند، ولی قراین زیاد این احتمال را میرساند، که به دستور استخبارات پاکستان گروه نظامی فراکسیون خلق، که در پاکستان فراری شده بود و تحت قوماندۀ شهناز تتی با طالبان یکجا وارد پایتخت کشور شد، به انتقام جویی از نجیب بر آمد. باید افزود که هیچ گروهی، منسوب به هر نطله فکری، جهان بینی سیاسی و اعتقاد دینی که باشد، حق ندارد در غیاب یک محکمه عادل، صالح و واجد شرایط، به قتل خود سرانۀ اشخاص متهم به جنایات بپردازد. این حق مسلم مردم افغانستان است تا همه اشخاص متهم به جنایت بشری و کسانى را که دامن شان بخون مردم آغشته میباشد - که داکتر نجیب الله نیز در این حلقه شامل می باشد-، به دادگاهی بسپارد که مشروعیت آن مطابق به اصول نظام مردم سالاری بلا تردید باشد، تا این دادگاه با رعایت منشور جهانی حقوق بشر و دستاوردهای جامعه مدنی به دادرسی و صدور احکام عادلانه بپردازد.

## 7. رویکرد ها

- (1) محمد نبی عظیمی: اردو و سیاست در سه دههء اخیر افغانستان، سبا کتابخانه، پشاور بازار، سال 1376، صفحه 374
- (2) ظاهر طنین: افغانستان در قرن بیستم - 1900 تا 1996 - تهران، محمد ابراهیمی شریعتی افغانستانی، سال 1383، صفحه 471
- (3)

Said Musa Samimy, Afghanistan-Konflikt –  
Entwicklung und Perspektiven eines chronischen  
Bürgerkrieges- in: Afghanistan – Gefangener seiner  
eigenen Widersprüche, IAF-Dokumentation: DOK  
6, 1993, Pahl-Rugenstein Verlag Nachfolger GMBH,  
S. 178- 224

قابل یاد آوری است که جنرال عظیمی درین زمان از 180 هزار عضو حزب سخن میزند عظیمی، همانجا صفحه 441.

- Documents of The Watan Party Congress, (4)  
Alberuni Publishing House Kabul; July 1990, S.25
- (5) سید موسی صمیمی: همانجا صفحات 193 تا 195
- (6) عبدالحمید مبارز، حقایق و تحلیل وقایع سیاسی افغانستان، 1973 تا 1999 – از سقوط سلطنت تا ظهور و اجراء طالبان/سبا کتابخانه/مرکز نشراتی میومد، حمل 1376، صفحه 52.\*
- (7) جنرال عظیمی، همانجا صفحه 423. ولی کشتمند از زندانی شدن زیری و پنجشیری سخن می راند (سلطان علی کشتمند، یاداشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی- خاطرات شخصی با برهه های از تاریخ معاصر افغانستان، Jacket Print – UK ، 2002 جلد سوم، صفحه 1011 )
- (8) کشتمند، همانجا، صفحه 1012
- (9) عظیمی، همانجا، صفحه 441
- (10)

- Said Musa samimy, Der Fünf-Punkte-Fridensplan der Vereinten Nationen für Afghanistan: Notwendigkeit; Positionen und Hemmnisse, Mai 1991, in: Said Musa Samimy, Afghanistan, Bumerang einer Strafexpedition; IAF-Dokumente: DOK 5, 1992, Pahl Rugenstein Verlag Naxchfolgeer GmbH, 214 -220
- (11) همانجا 217... Samimy, der Fünf-Punkte-Plam...
- (12) Reuters-Asien, 27. Mai 1991, Meldung 7834
- (13) کابل رادیو دری ، 22 می سال 1991
- (14) AFP-Deutsch, 22. Mai 11991, Meldung 153
- (15) IRNA-Agentur, 29 Mai 1991, Meldung 1745
- (16) طنین، همانجا صفحه 372